

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه در بحث اکراه مباحثی را مرحوم شیخ مطرح فرمودند که ان شاء الله مطرح می کنیم، ابتداءً یک مقداری از این کتاب سنهوری که سعی کرد یک مقداری از، البته این کتابش گفته بود فقه غربی اما نصوص نیاورده بود آن کتاب و سببش هم که دارد نشد بخوانیم حالا کافی است به هر جهت یک مقداری هم عرض کردیم مطالب اکراه را به خاطر اینکه در جامعه اسلامی تأثیر داشته از اول اصلاً اهتمامی به آن داشتند من الان یاد نمی آید در قدمای اصحاب ما کسی کتاب اکراه نوشته باشد. لکن خود محمد شببانی محمد بن الحسن شببانی معروف که از شاگردان معروف ابوحنیفه است یک شاگردش ابو یوسف مشهور است یکی هم شببانی کتابی الاکراه دارد. این به نظرم نمی دانم الان کتاب چاپ شده یا نه ایشان که خودش از اهل احناف است یعنی مبسوط سرخسی که خودش جزو حنفی هاست و شببانی به نظرم متوفای ۱۸۸ باشد به ذهنم این طور است یا ۷۸ یا ۸۸ در قرن دوم باشد زمان به اصطلاح حضرت رضا اوائل حضرت رضا و لکن این کتاب حدود سیصد سال بعدش است چهار صد و هشتاد و خورده ای در این کتاب از او نقل می کند از کتاب اکراه از چاپش من فعلاً مطلع نیستم و ایشان مقداری از مباحث راجع به اکراه آورد توضیحاتی را عرض کردیم و مخصوصاً اینها که قائل هستند با اکراه عقد فاسد می شود باطل نمی شود توضیحاتش را عرض کردیم و به مناسبتی عرض کردیم این که ایشان یک کتابی را نوشته سرش نیاز و احتیاجی بوده که به این مساله بوده یا سلطان و ادار می کرده شخصی زنش را طلاق بدهد و یا سلطان و ادار می کرده مالی را بفروشد یا دزدی می آمده در خانه و ادارش می کرده و یا در بیابان و ادارش می کرده و یا تهدید به قتل می کرده که بفروشد یا گاهی اوقات در طلاق حتی مثل زن این دو سه تا قصه نقل می کنند زن مثلاً شوهرش خواب بوده چاقو روی گلویش گذاشته گفته یا طلاق بده یا می کشمت مثلاً.

غرض این به خاطر کثرت مسائلی که در باب ابتلا به اکراه است متعرض فروع زیادی شدند در این جهت عرض کردم در این کتاب سنهوری که خواندیم خیلی جمع و جورش کرده در چند محور، این کتاب متأسفانه خیلی جمع و جور نیست عرض کردم چند بار یک مقدار مشوش است چاپی هم که کردند این چاپی که من دارم به نظرم دیدم چاپ دیگری داشته باشد خیلی ویراستاری خوبی ندارد چاپش، نه ویراستاری دارد، روایات را هم متأسفانه خیلی بی سند آورده. عرض می کنم گفته شده زندان بود ته چاه هم بود از آن ته چاه ای کتاب را املاء کرده به این حالت خیلی خوب است اما اگر بحث علمی باشد نه.

علی ای حال این راجع به این کتاب یک مقدار از مباحث این کتاب را گفتیم برای آشنایی مخصوصا چون بعضی از مباحثش در میان روایات ما آمده و عرض کردیم در باب اکراه چند تا مطلب خیلی مهم بود یکی اکراه بر طلاق یکی اکراه بر عتق که بنده هایت را آزاد بکن یکی اکراه بر نکاح که حتما با این ازدواج بکند ، دقت می کنید این ها اکراه های مهم بود. یکی اکراه بر بیع و معاملات از این قبیل مثل اجاره و اینها این ها اکراه های متعارف بود، خوب اکراه های دیگر هم بود اکراهش می کند بر اینکه نماز نخواند اکراهش کند بر اینکه روزه اش را ابطال کند اکراهش کند بر اعمال محرمة ، شرب خمر و غیره نستجیر بالله .

آن وقت این اکراه ها را این ها آمدند سعی کردند فرق بگذارند مثلا اگر اکراه بشود بر شرب خمر این حرمتش برداشته می شود اما بلا نسبت اگر اکراه بشود بر زنا حرمتش برداشته نمی شود ، دیگر نمی خواهد من این ها را تفسیر و توضیح بدهم اینها آمدند فروع زیادی را بر این جهت مطرح کردند متاسفانه این کتاب مشوه است و ویراستاری خوبی هم ندارد مصادرش هم تخریب نشده این کار اگر می شد، خیلی ، خیلی هم طولانی صحبت کرده عرض کردم در این کتاب ۱۱۳ صفحه از این چاپ که چند صفحه ای چاپ فعلی ماست ایشان راجع به این ، یعنی اگر این کتاب با ویراستاری بخواند چاپ بشود همین اکراهش یک جلد می شود. یک جلد ۵۰۰ - ۶۰۰ صفحه ای می شود.

علی ای حال و بعضی از نکاتش که به درد ما نحن فیه یعنی به درد بحث هایی که ما داریم می خورد چون در مقابل روایات ما هست در آن جهت .

ایشان بله ، بعد لذا ایشان در همین صفحه ای که اینجا داریم صفحه ۴۰ می گوید : **بَلَهُ ثُمَّ بَدَأَ الْكِتَابَ** معلوم می شود ایشان خواسته کتاب اکراه محمد شیبانی را مختصر اینجا بیاورد. این بداء الكتاب معلوم می شود از کتاب چیز است.

بعد ایشان می فرمایند به اینکه نقل می کند ، عرض کردم حالا ما به یک مناسبتی به خاطر تبرک چند تا روایت اکراه در باب طلاق هم می خوانیم هست در باب وسائل بیاورید لا طلاق مع الاکراه آنجا یک باب خاصی دارد در وسائل و جامع الاحادیث که حالا یکی دو تا کلمات این ها را می خوانیم چند تا روایت خودمان را بخوانیم.

از ابراهیم نخعی نقل شده جائز واقع ، و بعد یک عبارتی که توضیح دادیم . **بَلَهُ . وَبِهِ أَخَذَ عُلَمَاؤُنَا** مراد از علماؤنا احناف ، چون عرض کردم مثل شوافع، مالکی ها، حنبلی ها باطل می دانند احناف او را صحیح می دانند عرض کردیم این به نظرم ابوالمعالی امام الحرمین است درباره ی ابوحنیفه می گویند و اما ابوحنیفه فقد قلب الشریعة ظهرا لوضع ، اصلا شریعت را چپه کرده است. انصافا فتاوی عجیب و غریب دارد. **وَقَالُوا: طَلَاَقُ الْمُكْرَمِ، وَاقِعٌ سَوَاءٌ كَانَ الْمُكْرَمُ سُلْطَانًا، أَوْ غَيْرِهِ** فرقی نمی کند در اکراه بین سلطان و غیر سلطان دقت بفرمایید .

بعد خواهیم آمد در روایات ما دارد که اکراه از غیر سلطان است. اکراه از زن است، حالا این هم یک مصیبتی است خود آن روایت من بیشتر این را می خوانم که آن روایت را شرح بدهم. بیشتر این مقدمات برای شرح آن روایت است و اما اگر سلطان باشد جبر است. تعبیر این است روایت عبدالله بن سنان اگر سلطان باشد جبر است اگر زن باشد اکراه است این می خواهد بگوید فرق نمی کند.

أَكْرَهُهُ بِوَعِيدٍ مُتْلَفٍ، این را زیاد احناف به کار می برند چون وعید را چند جور می دانند، یک بار وعید متلف است، وعید یعنی ترساندن، متلف می گوید اگر نکنی می کشمت، این را وعید متلف می گویند یا وعید جزء است، اگر این کار را نکنی دستت را می برم، دقت فرمودید اصطلاحاتشان است حالا یا جزء است، آن که از همه شدیدتر است همان وعید متلف است.

بِوَعِيدٍ مُتْلَفٍ، أَوْ غَيْرِ مُتْلَفٍ، وَالْخِلَافُ فِي هَذَا الْفَصْلِ كَانَ مَشْهُورًا بَيْنَ السَّلَفِ مِنْ عُلَمَاءِ التَّابِعِينَ عرض کردم اگر آنچه که در کتب فقهی اهل سنت آمده درست باشد از صحابه هم اختلاف دارند از تابعین تنها نیست، این ابراهیم نخعی که ایشان اسم برد جزء تابعین است. بله. بعد راجع به عبارت ابراهیم نخعی و استظهار اینکه چرا گفته واقع است درست نیست. حالا نمی خواهیم خیلی وارد بشویم. بعد هم یک روایتی از امیرالمؤمنین سلام الله علیه دارد بله. آن روایت امیرالمؤمنین را عرض کردیم مثلاً حضرت فرمودند اگر زنی شوهرش غائب شد فلتصبر، این باید صبر کند. عرض کردیم در باب زوجهی غائب یک رأی هست که اصلاً کلاً باید صبر کند تا آخر عمر که بمیرد تا شوهرش پیدا بشود. یک قول هم هست که محدود کردند به نظرم از ابوحنیفه صد و بیست سال، بین علمای ما دارد که چهار سال دقت فرمودید؟ لکن اهل سنت نقل کردند عن علی إِنَّهَا أُبْتُلِيَتْ فَلْتَصْبِرْ، زن مبتلا شده صبر بکند. عرض کردم این صبر کردن را هم مثلاً عده ای از باب استصحاب گرفتند یک نکته ای است که کرارا عرض می کنم که باب استصحاب به این معنا که این شوهرش زنده بود همین طور استصحاب بقاء می کند. صبر جمیل لذا استصحاب گرفتند و کرارا عرض کردیم مرحوم آقای شیخ هادی تهرانی یک اصل دیگری را اثبات کردند با روایت همان لا تنقض اليقين بالشك اسمش را گذاشتند قاعدهی مقتضی و مانع، غیر از این قاعدهی مقتضی و مانعی که در کلمات شیخ انصاری و بزرگان بعد ایشان مثل مرحوم نائینی و آقای خوئی و دیگران آمده است.

عرض کردیم قاعدهی مقتضی و مانع، حالا یک بحث اصولی مختصری هم بکنیم. قاعدهی مقتضی و مانع که در کتاب شیخ آمده نکته ی فنی اش این است ما لازم نیست اجزاء علت را کلاً احراز بکنیم. مثلاً اگر مقتضی را احراز کردیم عدم المانع را لازم نیست احراز بکنیم شرط چرا آن هم احراز می کنیم. اما عدم المانع را با اصل می توانیم اثبات بکنیم.

همین مثالی که عرض کردیم فرض کنید من دیدم یک قطعه ی آتش از بالا در خانه ی این آقا افتاد این مقتضی بعد ادعا کرد که این فلانی که این قطعه خانه ی من را آتش زده این می خواهد شهادت بدهد شهادت به دیدن قطعه ی آتش بدهد نه اینکه بگوید سوزاند، چون ممکن

است این بگوید آقا قطعه‌ی آتش را انداختند مثلاً وسط راه مانعی بود فرض کنید پرده‌ی توری زده بودند این آتش به زمین نرسید این سوزاندن سوزاندن برای این نیست این جا آمدند گفتند مقتضی که احراز شد دیدید که آتش انداخت شک در مانع اصل عدم، عدم المانع را احراز نکردیم، خوب دقت کنید. در حقیقت یک موضوعی است که ترکیب شده از یک امر محرز و یک امر اصل عملی این اصطلاحش این است.

یکی را دیدیم آتش افتاد، اما اینکه مانع بود که آتش به زمین برسد این را که ندیدیم، چون او می‌گوید آقا تو می‌گویی من سوزاندم تو کجا می‌گویی من سوزاندم تو می‌گویی یک آتش افتاد من می‌دانم این آتش در وسط راه مثلاً این توری زده بود در حیاطش توری زده بود این قطعه‌ی آتش روی توری افتاد این سوزاند حالا او می‌گوید نه تو سوزاندی این می‌خواهد شهادت بدهد، شهادت به سوزاندن ندهد، شهادت به این مقدار، من دیدم قطعه‌ی آتش افتاد به همین مقدار که دید شهادت بدهد. نه شهادت بدهد من شاهد هستم این سوزاندن سوزاندن چون یک جزء دیگر هم می‌خواهد علتش مقتضی و آن عدم المانع است، این عدم المانع را که ندیده است می‌گویند اگر شما شک بکنید در مانع با اصالة عدم المانع شهادت بدهید پس مقتضی را دیدیم مانع را هم ندیدیم اصل عدم مانع است پس این مطلب بار می‌شود، روشن شد چه می‌خواهم عرض کنم؟ این اصل قاعده‌ی مقتضی و مانع است که مرحوم شیخ دارند.

خوب جواب این هم، البته این هم لا تنقض الیقین بالشک هم که مرحوم شیخ می‌گیرند به این معنا جواب این جور استدلال تنها این نیست حالا چند جور دیگر هم استدلال هم هست از این قبیل این است که ظواهر این است که تمام اجزاء علت به یک شکل هستند نمی‌شود بعضی‌هایش احراز بشود و بعضی‌ها با اصل عمل همه باید احراز بشوند، همه باید، هم مقتضی احراز بشود هم شرط احراز بشود و هم عدم مانع نمی‌شود ما یک جمعی بکنیم بین اصل عملی و احراز این دو تا با همدیگر نمی‌شود و این یک دنیایی دارد برای خودش در اصول جدید شیعه که من فعلاً.

اما قاعده‌ی مقتضی و مانع که مرحوم آقای شیخ هادی تهرانی ایشان فائلدند، ایشان عقیده‌شان این است که اگر یک مقتضی و مرادش مقتضی سبب، سبب بر یک چیزی آمد تا یقین پیدا نکنیم از بین نرفته مسبب را بار می‌کنیم، خوب دقت کنید. مرحوم آقای سید علی رامهرمزی هم رحمة الله علیه اصلاً رساله‌ای دارد در مقتضی و مانع این مبنای استادش را البته این مبنا را ما سابقاً گفتیم در بحث دوره‌ی اول اصول گفتیم اسمش را گذاشتیم قاعده‌ی اسباب یعنی سبب آمد دقت کردید چه می‌خواهم بگویم، اگر سبب آمد شما آثار را بار کنید تا یقین پیدا کنید سبب از بین رفته شک هم کردید باز هم آثار، آثار بار کنید، این خیلی شبیه استصحاب است اما استصحاب نیست.

لذا ایشان لا تنقض الیقین بالشک را اینجور معنا می کند، یقین یعنی یقین به سبب، شک یعنی شک در سبب، شما آثار را بار کنید تا یقین به زوال سبب پیدا بکنید، لذا یک شبهه معروفی در این روایت، و روایت لانک کنت علی یقین من وضوئک شبهه معروفی دارد، چون امام فرمودند تو یقین به وضوء داری، خوب اشکال کردند، خوب یقین به وضوء نداریم لا صلاة الا بوضوء، لا صلاة الا بطهور من وضوء داشتم، می خواهیم استصحاب، چون در باب استصحاب باید استصحاب اثبات بکند همانی که موضوع لسان دلیل است لا صلاة الا بطهور، شما باید ثابت کنید که من طاهر هستم. کنت علی یقین من وضوئک چه ربطی دارد؟ باید اثبات کنیم طاهر هستم به قول آقایان اصل مثبت یا حالا واسطه‌ی خفی به قول بعضی، که اینجا هم یکی از بحث‌هایی است که آقایان انجام دادند.

اما بنا بر نظر آقای شیخ هادی تهرانی مشکل حل است. می گوید اصلا امام ناظر به استصحاب نیست. این روایت ناظر به استصحاب نیست. این ناظر به این است که هر سببی که آمد، شما وضوء گرفتید پس طاهر هستید. درست شد؟ شما آثار طهارت را بار کنید تا یقین پیدا کنید وضوء از بین برود، این اسمش هم استصحاب نیست. خیلی دقت کنید در مسائل گاهی اوقات اینطوری یعنی گاهی به اصطلاح نتیجه یکی می شود اما یکی اش مثلا استصحاب است یکی قاعده.

ایشان می گوید این قاعده ثابت است، قاعده‌ی به اصطلاح مقتضی و مانع، که اگر شما یقین به مقتضی پیدا کردید آثار را بار بکنید تا مانع آن بیاید تا آن از بین برود. تا از بین نرفته مانع هم چیزی است که تعاند با او در وجود دارد یعنی اگر به حساب آمد دیگر آن اولی نیست، مثل حدث دیگر وضوء نیست. این را مانع می گویند دقت کردید؟ پس بنابراین این خلاصه‌ی نظر مرحوم.

آن وقت در اینجا احتمال دارد این حدیث از قبیل مقتضی و مانع باشد فلتصبر، یعنی شما سبب عقد را انجام دادید شک دارید زوج از بین رفته، اگر زوج از بین رفته عقد هم از بین رفته، شک دارید آثار آن زوجیت را بار بکنید تا یقین به زوال زوج پیدا بکنید. روشن شد؟ و ممکن است استصحاب باشد.

این حقیر سرا پا تقصیر در بحث استصحاب در فلا تنقض و با شرح عبارات اهل سنت، چون اهل سنت لا تنقض دارند لکن الیقین لا یزال بالشک یا لا یزول بالشک هم دارند. در شرح مجموع این دو تا قاعده که به قول آقایانشان یکی است، هفده، هجده احتمال را نقل کردیم که یکی اش هم این ها بود.

علی ای حال این مطلبی است که ایشان دارد این لازم نیست که حتما استصحاب باشد. به قول مرحوم آقای تهرانی ممکن است تطبیق قاعده‌ی شک در، البته این روایت نزد ما ثابت نیست در روایات ما چهار سال است. این فلتصبر نزد ما ثابت نیست. این نکته‌ای را هم که دیروز عرض کردم واقعا رویش فکر بشود مجموعه‌ی ما بنقل عن امیرالمؤمنین در میراث‌های اسلامی خیلی رویش تشویش آمده خیلی زیاد

خیلی فراوان خرابی دارد و به مذاهب هم فرق می‌کند، زیدی‌ها یک چیز نقل می‌کنند و مناشئ هم دارد، سنی‌ها یک چیز نقل می‌کند مثل اینجا، شیعه‌ی امامیه چیز دیگری نقل می‌کنند، گاه گاهی اسماعیلیه هم چیز ثالث یا رابعی نقل می‌کنند، گاهی اوقات خوارج هم دارند عن علی الان اخیرا دارند میراث‌هایشان را می‌نویسند، آن اوائل که چاپ می‌کردند عن علی می‌نوشتند، الان بعضی‌هایشان دیدم کرم الله وجهه می‌نویسند، رضی الله عنه برای عمر و ابابکر می‌نوشتند برای علی بن ابی طالب در کتاب‌هایشان رضی الله عنه هم نمی‌نوشتند.

علی ای حال این هم یک روایتی در اینجا آورده به یک مناسبت و از وَعَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - أَنَّهُ أَجَازَ طَلَّاقَ الْمُكْرَمِ، عرض کردم کرارا کرارا تکرار اهل سنت دو سه تا آن چهار تا یا پنج تای اول را، پنج تا یعنی با امام مجتبی‌ی آنها را خلفای راشد می‌گیرند به این معنا که هم اینها حکم حکومتی و سیاست ازشان می‌گیرند و هم حکم شرعی احکام شرعی عمر بن عبدالعزیز را هم از این قبیل می‌دانند و انصافا هم مرد ملایی است.

عرض کردیم عمر بن عبدالعزیز کار بزرگی که حالا غیر از آن به قول مرحوم این هم چیز عجیبی است مرحوم نجم الائمه‌ی رضی سیصد سال بعد از فوتش یک قصید در رثای او گفته خیلی عجیب است، عالم بزرگ شیعی در رثای عمر بن عبدالعزیز قصیده‌ای در رثای او بگوید. علی ای حال ایشان در اینجا نقل می‌کند أَجَازَ طَلَّاقَ الْمُكْرَمِ، و عرض کردیم اینکه اهل سنت در نقل اقوال اختلاف دارند زیاد است یکی دو تا نیست.

یکی از حضار: این که حکم شرعی را از ایشان می‌گیرند یعنی چه؟

آیت الله مددی: یعنی می‌گویند اینها فقیه هستند استنباطشان درست است از ایشان می‌گیرند فقط حکم سیاسی نیست.

بله از زمان معاویه دیگر حکم شرعی را نمی‌گرفتند از معاویه، حکم شرعی را از فقهاء می‌گرفتند، تا زمان خلفای راشدین تا زمان امام مجتبی‌ی اگر مثلا آن‌ها چیزی می‌گفتند به عنوان فقیه هم حساب می‌شدند حکم شرعی را هم از آنها قبول می‌کردند نه فقط حکم سیاسی. بعد دیگر از زمان معاویه قبول نکردند فقه از سیاست جدا شد باز زمان عمر بن عبدالعزیز حدود دو سال بود باز برگشت فتاوی‌ای ایشان هم قبول می‌کردند.

و عرض کردیم یکی از کارهای بسیار بسیار مهمی ایشان در حدود سال ۱۰۰، نود سال تقریبا بعد از شهادت رسول الله ایشان دستور داد که در مدینه سوال بکنید کسی چیزی حدیثی نوشتاری چیزی مدینه اطراف مدینه عن رسول الله دارند این‌ها را جمع بکنیم تا تدوین سنن رسول الله بشود اولین کسی که به فکر این قسمت افتاد در دنیای آنها، البته ما امیرالمؤمنین را داریم، البته آنها اولین شخصشان همین عمر بن عبدالعزیز است.

یکی از حضار: کتابی شد؟

آیت الله مددی: شد اما هنوز تکمیل نشده کشتند، یکی از زنهای بنی امیه روی سرش نشست با متکا خفه اش کرد، خفه شد بیچاره لذا آن نوشته هم پراکنده شد و جمع نشد. حدود سال ۱۰۱ به اصطلاح خفه شد.

بعد ایشان متعرض عده ای از اقوال شده یک بحث لغوی هم هست این مباحث ما در به اصطلاح اهل سنت هم داریم در شیعه هم داریم که از آنها گرفتند یک نکات لغوی است مثلاً ایشان در اینجا دارد که مثلاً من باب مثال می خواهم بگویم: وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّهُ ذَكَرَ لَهُ أَنَّ رَجُلًا ضَرَبَ غُلَامَهُ حَتَّى طَلَّقَ امْرَأَتَهُ تَابِيَاً غَلَامُش زوجه اش را طلاق بدهد البته عرض کردم این مساله هم خودش باز محل خلاف است خود همین مساله، چون در اهل سنت عده ای قائل بودند که طلاق غلام هم به دست مولی است یعنی می خواهد غلامش را کتک بزند، مولی هر وقت خواست زن غلامش را طلاق بدهد.

یکی از حضار: یعنی اخذ بالساق

آیت الله مددی: اخذ بالساق خلافت است.

رای دوم هم این بود که مولی می تواند برای غلامش زن بگیرد اما نمی تواند طلاق بدهد، طلاق را زوج باید بدهد مولی کافی نیست، مولی می تواند برای او، این همین الطلاق بید من اخذ بالساق اگر باشد مراد همین است دیگر، این روایتی که معروف است الطلاق این از پیغمبر نقل کردند اهل سنت در کتاب دارقطنی آمده روایت مشهوری هم نیست که پیغمبر فرمودند ما بال اقوام چرا بعضی ها این کار را می کنند، عبدشان را ازدواج می کنند بعد هم می خواهند جدا بکنند زن و مرد را انما الطلاق بید من اخذ بالساق، من اخذ بالساق کنایه از شوهر، اگر نکاح اشکال ندارد می تواند این کار را بکنید، اما اگر می خواهید جدا بکنید شوهر فقط حق دارد. مولی چنین حقی ندارد و از عجایب امر و قضایای اتفاقیه در روایات ما هر دو رأی آمده صحیح هم هست هر دو در بعضی دارد که مولی می تواند طلاق بدهد و حتی تمسک هم به آیهی مبارکه عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء والشی الطلاق روایت زراره، یک روایت دیگر هم دارد که نمی تواند طلاق بدهد.

اما الطلاق بید من اخذ بالساق در روایات ما نیامده است. اشتباه نشود. کما اینکه الطلاق بید من اخذ بالساق مشهور اهل سنت هم نیست. خیال کردند بعضی ها که این، دارقطنی دارد اما مشهورشان نیست.

ببینید: حَتَّى طَلَّقَ امْرَأَتَهُ، فَقَالَ: بِئْسَ مَا صَنَعَ، این چیزهایی است که نکات ادبی برایش گذاشتند این زیاد است در فقه زیاد است، یکی اش هم اینجاست. کار بدی کرد، ایشان می گوید اختلاف کردند کار بدی کرد چیست؟ طلاق واقع است، یا کار بدی کرد طلاق واقع نمی شود

این درست نیست باید. دقت کردید؟

حالا بعد یک جای دیگر باز دارد که نعم ما صنع ، خلاف ، و لذا نقل می کند ایشان، نقل می کند که : ابن سماعه گفته اگر گفته نعم ما صنع یعنی باطل است، اگر گفته بنس ما صنع درست است، خوب ابتدا ما عکسش را می فهمیدیم . گفت آقا این وادارش کرد طلاق بدهد، گفت نعم ما صنع ، خوب کاری کرد، این خوب کاری کرد یعنی طلاق واقع نیست. اگر گفت بنس ما صنع بد کاری کرد طلاق واقع است. ایشان نقل می کند، دیگر من فقط برای اشاره می خواستم نمی خواستم و عرض کردیم نظیر این را در باب اقرار ما داریم یک مقداری اش هم در مغنی آمده .

مثلا له علی مثلا کم درهم یا بعثک بکم درهم، بکم درهم این که به نصب و به رفع و اینها باشد این ها را ما داریم این جا هم همینطور این در باب طلاق هم هست .

آن وقت ایشان دارد و عن صفوان بن کذا أَنَّ «رَجُلًا كَانَ مَعَ امْرَأَتِهِ نَائِمًا، فَأَخَذَتْ سِكِّينًا، يَكُ چاقو گرفت، وَجَلَسَتْ عَلَى صَدْرِهِ، فَوَضَعَتْ اگر این روایت سندش را بیاورید این صفوان بن عمرو طائی است ، صفوان بن عمرو، من یادم نیامد الان ، هر چه یادم می آید در طلاق مکره البته تازه نگاه نکردم سابقا کلمات اهل سنت این روایت را ندیده بودم.

بله فَوَضَعَتْ السَّكِّينَ عَلَى حَلْقِهِ، چاقو را روی گلویش گذاشت وَقَالَتْ: لَتُطَلِّقَنِي ثَلَاثًا أَلْبَنَةً، البته یعنی قطعی یعنی طلاق که قابل رجوع نباشد. أَوْ لَاذْبَحَنَّكَ، فَتَأَشَدَّهَا اللَّهُ، او را قسم داد به حق خدا باشد این طوری است. فَأَبَتْ عَلَيْهِ، قبول نکرد. فَطَلَّقَهَا ثَلَاثًا، طلاقش داد. فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - : لَا قِيلُولَةَ فِي الطَّلَاقِ ، قیلولة در اینجا از همان ماده ی اقاله است یعنی در طلاق برگشتن دیگر نیست اگر واقع شد دیگر برگشتن ندارد.

این روایت را عرض کردم من هر چه فکر کردم وقت هم نبود یعنی حالی هم نبود که دیگر مراجعه ای داشته باشیم این وسائل جدید هم که نداریم در اختیارمان باشد خوب آن مصادر قدیم هم که خودم می دانم یادم نیامد چنین روایتی داشته باشند، اگر آقایان پیدا کردند در این دستگاه ها لا قیلولة فی الطلاق ، البته احتمال می دهم شاید این معاصر ما البانی ، ناصر الدین البانی در کتابش آورده باشد.

علی ای روایت عجیبه ای است روایت غریبی است لا قیلولة فی الطلاق، بعد خود ایشان، وَفِيهِ دَلِيلٌ وَقُوعِ طَلَاقِ الْمُكْرَمَةِ؛ بعد می گوید لا قیلولة دو معنا دارد معنای دومش را من هم نفهمیدم بیخود نخوانیم. معنای اولش این است که طلاق درست است و بر نمی گردد، قیلولة ، البته قیلولة در لغت عرب خواب قبل از ظهر هم هست، هم قیلولة داریم و هم قیلولة با فاء مثل هم هستند. یکی اش مثلا قبل از اذان است و یکی بعد از اذان است.

.....
علی ای حال آن که اینجا بعید است مراد، آن قیلولة خواب قیلولة که اصلا بعید است این جا مراد خواب قیلولة باشد ظاهرا لا قیلولة فی الطلاق اقاله نیست اما خیلی متن عجیبی است یعنی متن، متن غریبی است، نمی دانم دقت فرمودید کجای متن غرابت دارد. چون بحث سر این است که اگر در طلاق اراده می خواهد اینجا اصلا طلاق نیست که پیغمبر فرمودند لا قیلولة فی الطلاق، بحث اقاله نیست، اصلا طلاق منعقد نشده بحث این است که شما می گوید در طلاق برگشت نیست، خوب طلاق بشود بعد بگویم برگشت نیست.

یکی از حضار: تقریب طلاق است دیگر، تقریب طلاق یعنی

آیت الله مددی: خوب می گوید نیست. وقتی ما در روایاتمان داریم لا طلاق الا لمن اراد الطلاق، طلاق نیست.

یکی از حضار: به مناسبت حکم موضوع می گویند این طلاق هست بعد اگر برگشت نمی شود همین را دارد می گوید.

آیت الله مددی: نمی شود خوب اگر طلاق هست که دیگر سؤال ندارد که

یکی از حضار: سؤال کردند که طلاق می شود یا نه فرمودند طلاق چیز نیست پس طلاق هست و حکم دوم این که برگشت هم نیست.

آیت الله مددی: نمی شود که طلاق باشد.

عرض کردم این تعبیر عجیبی است چون سؤال در این است که این طلاق است یا نه، عرض کردم حالا بعد این مطلب را ایشان باز نقل می کند وَبَطْرِيقٍ آخَرَ يُرَوَّى هَذَا الْحَدِيثُ به طریق دیگر آن در کوه بوده و از طناب آویزان بوده زن گفته طناب را می برم مگر من را طلاق بدهی، فَقَالَ: - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - لَا قَيْلُولَةَ فِي الطَّلَاقِ، وَأَمْضَى طَلَاقَهُ این امضی طلاقه این درست است امضاء است.

باز نَظِيرُ هَذَا عَنْ عَمْرِو بْنِ شَرْحِبِيلَ ایشان نقل می کند یک زنی که چاقو دارد، چاقو را گذاشت روی شکمش و خواب بود با پایش بیدارش کرد گفت یا لا طلاقم را بده یا می کشمت آن وَتَفَتَّاتِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ من احتمال می دهم. اوضاعی بوده باز شکر خدا، و نخوانیم که آنها یاد بگیرند خیلی خوب شکر خدا، پیدا کردید این را خیلی،

یکی از حضار: عن سعید بن منصور دارد

آیت الله مددی: عجب پس آن صحیح است.

یکی از حضار: اصلش شیانی است.

آیت الله مددی: می گویم در آن کتاب اکراه احتمال می دهم از کتاب اکراه شیانی گرفته باشد.

اما اگر سعید بن منصور است خوب چاپ هم شده خیلی تحقیقات قشنگی دارد در هاشم، آن باید صحیح سندش معتبر باشد. سنن

سعید بن منصور اسمش سنن سعید بن منصور است.

یکی از حضار: شرح سنن ابن ماجه دیدم این را داشت، اما این که فرمودید.

آیت الله مددی: اگر در آن شرح آمده از جای دیگر نقل کرده است.

علی ای حال من چند بار عرض کردم دقت کنید این مساله در زمان عمر افراد شروع کردند طلاق دادن ما اگر باشیم و طبق قاعده، یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن ل، این ظاهرش این است که شرط است، می خواهید طلاق بدهید طلاق بدهید که برای عده، یعنی طلاق بدهید که زن بعدش عده بگیرد، عده هم طهر است پس در حال حیض نمی شود طلاق داد چون باید صبر کند حیضش تمام بشود طهرش در عده است.

ظاهر آیه این است آن وقت می گویند در کتب اهل سنت در زمان عمر زیاد طلاق دادند عمر دید که وضع بعدی، گفت نلزمهم بذلک، الزمانهم، برای اینکه جلوی افراد را بگیرد گفت هر کسی بگوید زنم طالق این را ما قبولش می کنیم، که احتمال هم دادیم قاعده ای الزام که در روایت ما هم آمده الزمواهم بما ا لزموا به انفسهم یا ما ا لزموا هر دو آمده، به انفسهم شاید آن طور باشد، آن وقت این در حقیقت یک کاری بود که عمر قرار داد دقت کردید؟

احتمال قوی هم می دهیم این دو سه تا قصه را به رسول الله بیخود نسبت دادند، اصل مطلب برای عمر بوده، عرض کردم در موطی مالک یک قصه ای را نقل می کند، ضرری بوده عمر بلافاصله بعد از قصه مالک می گوید وقال النبی لا ضرر و لا ضرار از همان شخص راوی، از یک راوی دو تا قصه از عمر نقل می کند بعد هم می گوید وقال النبی لا ضرر و لا ضرار، حس می کند که این مطلب را در زمان عمر درست شد و سرش هم این بود که ولو این طلاق درست نیست طلاق بدعی، لکن صحیح هست واقع می شود. و عرض کردیم الان مشهور بین اهل سنت بل والزیدیه، برای اینکه زیدی ها بعضی هایشان تند تر هم شدند، چون می گوید مرد به زنش گفت تو مطلقه هستی حالا ولو مقدمات نبود و فلان نمی شود بگوییم زنش است هنوز چطور بگوییم زنش است.

این عمر گفت نلزمهم این را بیایم الزام کنیم که دست نگه دارند من احتمال می دهم این نکته اش همین باشد کسی که با بحث طلاق آشنا باشد احتمالا از الزامات عمر است نه اینکه سنت رسول الله باشد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين